

نقد و بررسی کتاب

# تاریخ تحلیلی اسلام

○ علی حسین بیگی

## امتیازات و نکات تازه

نویسنده در این کتاب با بیانی زیبا به دوران تنهایی پیامبر (ص) در بیابان و تأثیر سکوت حاکم بر آن محیط در تکوین شخصیت ایشان می‌پردازد (ص ۱۸ - ۲۰). سپس (ص ۲۴ به بعد) در پاسخ به کسانی که فرزند عبدالله را یک نایفه می‌دانند، نه پیامبر، می‌نویسد: چطور ممکن است، کسی بدون کمترین سابقه در تحصیل و خواندن و نوشتن، در قالب زیباترین سوره‌ها معانی ژرف بیافریند؛ در بحث هجرت به حبشه به درستی از عدم پیوند این هجرت با موضوع شکنجه و آزار مسلمانان یاد می‌کند. همچنین برخلاف برخی از کتب فارسی<sup>۱</sup> که درباره سیر نوشته شده است، از حصر اقتصادی بنی‌هاشم سخن به میان آورده، نه حصر اقتصادی مسلمانان؛ سپس در ادامه همین بحث به تبیین علت حمایت غیر مسلمانان بنی‌هاشم می‌پردازد، که بحثی نو و قابل توجه است. از دیگر ویژگی‌های این کتاب توجه به سیره تربیتی پیامبر اکرم (ص) است، که با آوردن نمونه‌هایی از رفتار و منش پیامبر (ص) به چگونگی تأثیرپذیری افراد و فتح قلوب آنان به سبب همین سیره و روش می‌پردازد. (ص ۶۰ به بعد).

پایان سیره نبوی و جانشینی شاگرد با وفایش علی (ع) بسیار بجا و مناسب توصیف می‌شود (ص ۸۲)؛ توجه به یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ اسلام، یعنی فتوحات و بحث از انگیزه‌ها از دیگر امتیازات کتاب است؛ نویسنده در بحث فتوحات ۱۲ صفحه را به سقوط امپراتوری ایران، زمینه‌های شکست ایرانیان، و سخنانی که بین فرمانده سپاه اسلام و ایران

## ○ تاریخ تحلیلی اسلام

○ دکتر غلامحسین زری‌گری نژاد

○ انتشارات بضعة الرسول

این کتاب در پنج فصل از طرف انتشارات بضعة الرسول در پنج هزار نسخه منتشر شده است. فصل اول کتاب به شرح حال پیامبر (ص) از تولد تا هجرت اختصاص دارد (ص ۱۳ - ۳۹). فصل دوم به اسلام در دوره مدنی می‌پردازد (ص ۳۳ - ۸۰). فصل سوم تحت عنوان از «خلافت نبوی تا سلطنت اموی» در حدود ۷۰ صفحه را به خود اختصاص داده است. فصل چهارم به بحث از سلطنت معاویه تا ظهور عباسیان می‌پردازد (ص ۱۵۹ - ۱۸۴). فصل پنجم با بحث از تکوین فرمانروایی عباسی آغاز می‌گردد، و در نهایت بحث از غیبت کبری پایان بخش این فصل است (صفحات ۱۸۵ - ۲۱۱). پایان بخش کتاب، فهرست منابع، اعلام و اماکن است.



شده است آیا تولد پیامبر(ص) از مسائل جنجالی است، که نویسندۀ محترم خود را موظف به ارائه چنین منابعی دیده است؟ در حالی که ذکر یکی از دو منبع برای این بحث کافی می‌بود.  
در صفحه ۲۶، تهمت سحر به پیامبر(ص)، دو سطر در پاورقی منبع ذکر شده است.  
در صفحه ۵۸، درباره سرانجام بنی‌نضیر، حدود پنج سطر به ذکر منابع پرداخته شده است.

#### موارد جزئی

در صفحه ۱۵ کتاب آمده است: «حدود پنجاه شب پس از واقعه اصحاب فیل، و نجات مکه و ساکنان بطحا از مصیبت غارت، کشتار و تخریب کعبه...» غارت صحیح است، ولی تخریب کعبه و کشتار در چه

رد و بدل شده اختصاص داده است؛ و علت شکست ایرانیان را مثل بعضی از نویسندگان، ستاره‌شناسی رستم - فرمانده سپاه ایران در قادسیه - یا وزیدن طوفان شدید در جهت مقابل سپاه ایران ندانسته بلکه به مجموعه‌ای از عوامل توجه کرده است. به پیامدهای فتوحات، از قبیل انباشت ثروت توسط عده‌ای، و شکل‌گیری طبقه اشراف، و باندهای قدرت نیز اشاره شده است (ص ۱۱۱). در صفحه ۱۱۶ به این نکته اشاره شده است، که علی‌رغم رفتار نسبتاً بد مسلمانان با ایرانیان، چگونه این ملت به آیین اسلام بدین نگشته، بلکه به دلیل سابقه تمدن ایرانیان و فرهیختگی آنان، در اسلام خویش ثابت قدم داشته‌اند. در بحث قیام امام حسین(ع) به نظر می‌رسد که نزدیک‌ترین نظریه - شهادت - به واقع درباره قیام امام(ع) انتخاب شده است، که با مجموع سخنان و نوع حرکت امام(ع) از مدینه تا کربلا همخوانی دارد.

در کل، این کتاب در بخش زندگانی پیامبر(ص) و امام علی(ع) چهره‌ای زیبا، فعال و تأثیرگذار از این دو بزرگوار به نمایش گذاشته است.

#### کاستی‌ها و اشتباهات

قبل از این که وارد موارد جزئی در این باره شویم، اجمالاً خاطر نشان می‌کنیم که بخش‌هایی از این کتاب، مصداق مقلّ مقلّ شده است؛ به طور مثال کتاب بدون هیچ مقدمه‌ای درباره ضرورت فراگیری تاریخ اسلام، منابع تاریخ اسلام و سیر تاریخ‌نگاری در میان مسلمانان آغاز می‌شود؛ همچنین فعالیت امام مجتبی(ع)، به خصوص بعد از صلح، امام سجاد(ع) و موضوع تربیت شاگردان، چگونگی ادامه دادن خط تشیع در آن دوران پر از یأس و بهره‌گیری آن امام از دعا در تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی، امام کاظم(ع) و ایستادگی در برابر هارون و حبس طویل‌المدت آن بزرگوار، فعالیت‌های امام جواد(ع)، حضرت هادی(ع) و امام عسکری(ع) و تحلیل درباره مهدویت، تماماً مورد غفلت قرار گرفته است، که شاید به علت تقید نویسندۀ به اختصارنویسی باشد؛ ولی اگر تعداد کمی به صفحات کتاب (برای مثال حدود ۵۰ صفحه) افزوده می‌شد، چندان مشکلی پیش نمی‌آمد؛ ثانیاً اگر از ذکر منابع آن هم به صورت مفصل در پاورقی، بدون نیاز به چنین تفصیلی، صرف‌نظر می‌شد، تا حدودی جبران مافات شده بود، برای روشن شدن این مسئله به چند نمونه اشاره می‌شود: در صفحه ۱۵ در بحث تولد پیامبر(ص) تقریباً ده سطر منبع معرفی

که همه آن منابع دربارهٔ زمان فوت خدیجه اتفاق نظر داشته‌اند. نویسنده در صفحه ۳۸ می‌نویسد: «اگر اقبال اولیهٔ مردم طائف نسبت به پیامبر (ص) درست باشد که جملگی منابع تاریخی از آن حکایت دارند، همچنین در صورتی که گزارش‌های مربوط به همراهی تعدادی از مردم طائف با سیاست عرضهٔ اسلام به ایشان صحت داشته باشد، طبعاً باید نتیجه گرفت، آنچه که باعث شد تا مردم طائف علی‌رغم اقبال اولیه، به ستیز و مخالفت شدید با رسول خدا (ص) مبادرت کنند، دخالت عنصر خارجی و تهدیدها و اقدام‌های اشراف مکه بوده است.»

به نظر نمی‌رسد که همهٔ منابع تاریخی اقبال اولیهٔ مردم طائف به پیامبر را ذکر کرده باشند. لاقل در تاریخ طبری (ج ۲، ص ۳۴۴)، السیره النبویه ابن هشام (ج ۲، ص ۶۰) و تاریخ یعقوبی چنین مطلبی دیده نمی‌شود؛ ثانیاً مخالفت طائفیان لازم نیست که معلول تهدید قریش باشد، بلکه وجود روابط اقتصادی با قریش و استقرار بت‌عزّی در طائف، که اعراب آن را بنابر نقل کلبی در الاصلنام، زیارت می‌کردند. برای مخالفت با دعوت پیامبر (ص) کافی است؛ واقعه‌اش این است که مردم طائف بسیار سرسخت و لجوج بودند چراکه اگر تهدید قریش، مانع پذیرش دعوت نبوی می‌بود، بایست پس از فتح مکه اسلام را بپذیرند. در حالی که بعد از فتح مکه نیز طائفیان همچنان مقاومت می‌کردند. حتی مدتی سپاه اسلام شهر را محاصره کرد اما آنان باز هم دست از مقاومت برداشتند. حتی در سال نهم هجرت یکی از بزرگان طائف، عروه بن مسعود، به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت و در بازگشت به طائف، مردم شهر خویش را به اسلام دعوت کرد، و آنان او را تیرباران کردند و به شهادت رساندند. حال با این وصف باید به دنبال تهدید قریش بود و تهدید آنان را سبب امتناع طائفیان دانست؟

در صفحه ۴۹ آمده است که «با فرا رسیدن سال دوم هجرت، نخستین گام برای عزیمت به سوی برنامه‌ریزی اقتصادی برداشته شد، نزول آیات قرآن در باب پرداخت زکات، در همان گام نخست بود.» دربارهٔ وجوب پرداخت زکات به نظر می‌رسد، که وقتی آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ توبه نازل شد، مسلمانان به پرداخت زکات موظف شدند. از طرفی می‌دانیم سورهٔ توبه بعد از فتح مکه نازل شد، یعنی در سال نهم هجرت؛ پس تا سال نهم هجرت ظاهراً زکات واجب نشده بوده است. در روایت صحیح السنن از حضرت امام صادق (ع) داریم که می‌فرماید: «لما نزلت آیه الزکاة خذ من اموالهم صدقه... فی شهر رمضان فامر رسول الله (ص) منادیه فنادی فی الناس، ان الله تبارک و تعالی قد فرض علیکم الزکوة کما فرض علیکم الصلوة (الی ان قال) ثم لم یتعرض لشیء من اموالهم حتی حال علیهم

منبعی ذکر شده است؟ یا «عبدالمطلب بی‌آن که در بهره‌گیری از توانایی اندک نوهٔ خویش تردید کند، از او خواست تا برای یاری وی وظیفهٔ چوپانی گوسفندان بنی‌هاشم را عهده‌دار شود» (ص ۱۸). به نظر می‌رسد این مطلب صحیح نباشد، چرا که منابع تاریخی، شبانی پیامبر را به دورهٔ کفالت ابوطالب، مربوط می‌دانند و نویسندهٔ محترم در کتاب دیگرش تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت) دورهٔ شبانی پیامبر (ص) را بعد از فوت عبدالمطلب می‌نگارد. (ص ۱۸۲ به بعد).

نویسنده در جای دیگر (ص ۲۸) می‌نویسد: «پیامبر (ص) در مسجدالحرام - در همان روزهای نخستین بعثت - حاضر می‌شد و در فرصت‌های مناسب از بعثت و رسالت خویش سخن می‌گفت و مردم مکه را به توحید فرا می‌خواند. بزرگان قریش با عبور از کنار پیامبر (ص) سخنان او را به مسخره می‌گرفتند و زمزمه می‌کردند که پسر عبدالله از آسمان سخن می‌گوید». لازم به تذکر است، که پیامبر (ص) حدود سه سال دعوت خویش را کنتمان می‌کرد و فقط با کسانی که آمادگی پذیرش اسلام را داشتند دربارهٔ توحید سخن می‌گفت. در سیره ابن هشام (ج ۱، ص ۲۵۹) پس از اشاره به انقطاع وحی، می‌نویسد: «فجعل رسول الله (ص) یذکر ما انعم الله به، علیه و علی العباد به من نبوه سرأ الی من یطمئن الیه من امله». اما نویسنده منبع خود را تاریخ یعقوبی ذکر کرده است، با مراجعه به تاریخ یعقوبی، در می‌یابیم که برداشت مؤلف از عبارت تاریخ یعقوبی نادرست بوده است. یعقوبی چنین می‌نویسد: «واقام رسول الله بمکه ثلاث سنین یتکتم امره و هو یدعو الی توحیدالله عزوجل و عبادته و الاقرار بنبوته، فکان اذا مر بملاً من قریش قالوا ان فتی بن عبدالمطلب لیکلم من السماء حتی عاب علیهم الیهتم و ذکر هلاک اباؤهم الذین ماتوا کفاراً ثم امره الله عزوجل ان یدع بما ارسله...» همانطور که ملاحظه می‌شود، این عبارت دو نکته را می‌رساند، یکی دعوت سری، که مدت آن سه سال بوده است، و دیگری اطلاع قریش از دعوت پیامبر (ص). فقط اطلاع قریش. ولی این که پیامبر (ص) در همان آغاز بعثت، مشرکین را به توحید فرا می‌خواند، از این عبارت فهمیده نمی‌شود.

در صفحه ۳۸ نوشته شده است: «ابوطالب چند روز پس از وفات خدیجه از دنیا رفت» بعد منابعی چون طبقات ابن سعد، کامل ابن اثیر، تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی ذکر شده است. در حالی که بهتر بود توضیح داده می‌شد که در طبقات ابن سعد و تاریخ یعقوبی، فوت خدیجه بعد از فوت ابوطالب ذکر شده و در منابعی همچون کامل ابن اثیر، مرگ خدیجه قبل از فوت ابوطالب منعکس شده است تا برای خواننده این توهم پیش نیاید

به خرج دادن در مقابل آنان منصرف کرد.<sup>۱</sup> دیگر آن که پیامبر (ص) یهود بنی قینقاع را از نیمه شوال سال دوم هجرت، تا اول ذیقعد در محاصره قرار داد<sup>۲</sup> و غزوة سویق در ذیحجه سال دوم هجرت رخ داد. آیا در این مدت - بیش از یک ماه گزارش شکست بنی قینقاع به ابوسفیان نرسیده بود؟

در صفحه ۵۹ آمده است: «وسوسه‌های آن بزرگان یهودی و وعده‌های ایشان مبنی بر خودداری از حمایت یهودیان بازمانده در مدینه، خصوصاً بنی‌نضیر سرانجام به اجتماع احزاب و محاصره مدینه منتهی شد». عبارت «خودداری از حمایت یهودیان» غلط چاپی است، و بر خودداری از حمایت یهودیان صحیح است؛ بعلاوه این بنی‌قریظه بودند که در مدینه قصد حمایت از قریش را داشتند، نه بنی‌نضیر که قبل از وقوع جنگ احزاب در سال چهارم هجرت از مدینه اخراج شدند.

در صفحه ۶۴، جریان افک مرتبط با عایشه نگاشته شده است، که در اینجا لازم بود نویسنده محترم اشاره‌ای هم به نظر شیعه می‌کرد که روایات شیعی این جریان را با ماریه قبطیه مرتبط می‌دانند؛ البته یکی از کاستی‌های مهم این کتاب عدم بهره‌گیری شایسته از منابع شیعی است. در صفحه ۵۶ مؤلف می‌نویسد: «خداوند در برخی از آیات خویش زشتی چهرهٔ تهمت و غیبت را با تمثیلی مبنی بر جویدن گوشت برادر مردهٔ خویش نشان داده است». قرآن غیبت را به خوردن گوشت برادر مؤمن تشبیه کرده است، ولی دربارهٔ تهمت چنین تشبیهی صورت نگرفته است. در صفحه ۷۰ آمده است که «سرانجام گفتگوهی رسول خدا (ص) و سهیل بن عمرو مخزومی به نتیجه نرسید». سهیل بن عمرو، عامری است و نه مخزومی، چنان که در استیعاب دربارهٔ سهیل بن عمرو، چنین نوشته شده است: «سهیل بن عمرو بن عبد شمس... حسل بن عامر بن لوی بن غالب القرشی العامری».<sup>۳</sup>

نویسنده در صفحه ۷۵ نگاشته است: «بیکی از سوی عمر خود را به منزل ابوبکر در سنح در یک میلی منزل رسول خدا (ص) رساند، و از او خواست تا با شتاب روانهٔ مسجد پیامبر (ص) گردد». منبعی که معرفی شده، سیرهٔ ابن هشام، ج ۴ است، که اصلاً چنین مطلبی در آن وجود ندارد. در صفحه ۸۷ آمده است: «در این حال اسیدبن خضیر و خزرج‌های مطیع او به سراغ ابوبکر آمده و با او بیعت کردند». اسیدبن خضیر، اوسی بوده است و صحیح این جمله اسیدبن خضیر و اوسیان مطیع او است.

در پاورقی صفحه ۸۸ بشیر بن سعد، جزء متمرذین از بیعت با ابوبکر ذکر شده است؛ در حالی که بشیر بن سعد، جزء اولین بیعت‌کنندگان با ابوبکر است؛ این‌اثر در شرح حال او می‌نویسد: «انه اول من بايع ابابکر

الحول من قابل فصاموا و افطروا، قامر(ص) منادیه فنادی فی المسلمین؛ ایها المسلمون زکوا اموالکم»<sup>۴</sup> که مطابق این حدیث بعد از نزول آیه در سال نهم، یک سال به مسلمانان فرصت داده شده است، و بعد از یک سال موظف به پرداخت زکات شده‌اند.

در همان صفحه، مؤلف می‌نویسد: «پیامبر (ص) فرمان داد تا همهٔ غنایم را در جایی جمع آورند، تا میان مجاهدان بدر و مسلمانان بازمانده در مدینه تقسیم شود». در سیرهٔ ابن هشام چنین آمده است: که میان مسلمانان حاضر در بدر بر سر نحوهٔ تقسیم غنایم اختلاف شد، عده‌ای که محافظ پیامبر (ص) بودند، گمان کردند غنایم از آن آنان است، و عده‌ای هم که دشمن را تعقیب می‌کردند چنین می‌اندیشیدند، و همچنین افرادی که غنایم را جمع‌آوری کرده بودند، چنین پنداشتی داشتند که پیامبر (ص) دستور دادند غنایم میان مسلمانان به طور مساوی تقسیم گردد؛<sup>۵</sup> که منظور همان مسلمانان حاضر در بدر است، و اقدی هم در مغازی خود سخنی دارد که شاهدهی است برای اینکه غنایم بین مسلمانان حاضر در بدر تقسیم شد. او می‌نویسد: «شجاعان فکر می‌کردند، که رسول خدا (ص) غنایم را به آنها اختصاص خواهد داد، بدون این که به ناتوانان چیزی داده شود؛ ولی پیامبر (ص) دستور داد که غنایم به طور مساوی تقسیم گردد».<sup>۶</sup> اتفاقاً بعدها به عثمان گفته شد که تو در بدر حضور نداشتی و او در پاسخ گفت: «اما غیبی عن بدر، فانی اقمت علی بیت رسول الله فضرب لی رسول الله سهمی و اجری»؛<sup>۷</sup> که این هم شاهد سومی بود بر این که غنایم بین مجاهدین تقسیم شد و نه همه مسلمانان.

در صفحه ۵۲ آمده است: «آیه: (والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بذاب الیم) توبه: ۳۴، یکی از اصول سیاست اقتصادی پیامبر (ص) در عصر مدنی بود و درست از سال دوم هجری و پس از غزوه بدر اعلام شد».

قبلاً گفته شد که سورهٔ توبه در سال نهم هجرت نازل گردیده، نه در سال دوم یا پس از جنگ بدر.

در صفحه ۵۴، مؤلف می‌نویسد: «در مورد غزوة بنی قینقاع و مقاومت یهودیان، نویسنده بین غزوة سویق به فرماندهی ابوسفیان، و مقاومت و دلگرمی بنی قینقاع ارتباط می‌بیند، و لذا پیامبر (ص) با آگاهی از این هماهنگی و اتحاد پنهانی بنی قینقاع، با قریش، در سرکوبی آنان درنگ نکرد، و سکوت خزرج علی‌رغم عصبیت اعراب در دفاع از هم پیمانان خویش شاهدهی است بر آن که تمامی ساکنان مدینه از ماجرای همکاری ایشان با قریش آگاه شده بودند». اولاً خزرجیان سکوت نکردند چنان که عبدالله بن ابی در اثر اصرار فراوان، پیامبر (ص) را از شدت عمل

کرده است جای تردید و شک است. مستشرق آلمانی در این باره می‌نویسد: پاسخهایی که به عمر نسبت داده شده است (در مورد اعضای شورای خلافت در جواب سؤال ابن عباس) در دوره بعد با نگرش به گذشته ساخته شده‌اند.<sup>۱۲</sup>

در صفحه ۱۳۵ آمده است: «در منطق اهل سیاست و دوراندیشانی چون مغیره بن شعبه، بقا و دوام حکومت علی(ع) در مدارای موقتی بامعاویه و عزل نهایی او بود». این درست است که علی(ع) به هیچ وجه معاویه را نمی‌توانست تحمل کند، و عزل او توسط امام(ع) ناشی از هوش و درک موقعیت زمانی خویش است؛ چرا که ابقای معاویه مشکل را حل نمی‌کرد. هم علی(ع) معاویه را می‌شناخت و هم معاویه علی(ع) را. معاویه به دنبال خلافت بود یا لاقلاً حکومت خود مختار. باید معاویه را بسیار بی‌تدبیر فرض کنیم که فریب «تاکتیک امام» را بخورد؛ به قول سیدمحسن امین: «ان المعاویه فی دهائه کان یعلم ان علیاً اذا ولاه لابد ان یعزله فلم تکن لتنتلی علیه هذه الحیله»<sup>۱۳</sup>. فلذا غیر از امام هر حاکم دیگری که در برابر معاویه (با آن آمال و آرزوهایی که معاویه در سر می‌پروراند) قرار می‌گرفت چاره‌ای جز عزل او نمی‌دید.

مؤلف در صفحه ۱۳۶ می‌نویسد: «با فرار طلحه و زبیر از مدینه به مکه، و عزیمت با ام‌المؤمنین به سوی عراق...» تعبیر فرار صحیح نیست، چرا که کسی آن دو را تعقیب نکرده بود بلکه آنها با اختیار خود به سوی مکه شتافتند.

در صفحه ۱۳۸ آمده است: «هم او . مروان . بود که نخستین تیر را از کمان بیرون افکند و جسم طلحه را نشانه گرفت تا تمام امیدهای علی(ع) را برای جلوگیری از خون‌ریزی از میان بردارد». در صورتی که گفته شده وی (طلحه) در مقام فرمانده سواره نظام ابتدا دلیرانه جنگید، اما چون کوفیان برتری یافتند او به جنگ تن به تن رو آورد، مروان از پشت تیری به سوی او روانه کرد که بر سایه‌رگ نزدیک زانویش نشست.<sup>۱۴</sup>

در صفحه ۱۷۵ نویسنده می‌نویسد: «بهانه هجوم قوای یزید به مدینه . واقعه حره . نیز مخالفت مردم این شهر در برابر سیاست حمل گندم و خرماي نخلستان‌هایی از این شهر به دمشق بود» در این باره سه گزارش وجود دارد: ۱) بلاذری می‌نویسد: عبدالله ابن زبیر مردم را به خلع یزید دعوت کرد. از مردم مدینه نیز در این باره دعوت شد و به دنبال آن اهل حجاز اطاعت او را گردن نهادند. ۲) یعقوبی می‌نویسد: ابن‌مینا طبق معمول برای بردن صوافی (اشیای برگزیده بیت‌المال) به مدینه آمد،

صدیق رضی‌الله عنه یوم السقیفه من الانصار»<sup>۱۵</sup>. در صفحه ۸۹ آمده است که: «در روزهای بعد . بعد از بیعت با ابوبکر . خیر رسید که اسود عنسی، طلحه بن خویلد اسدی و سجاح موصلی با ادعای مشارکت در پیامبری پیامبر اسلام، قصد هجوم به مدینه و تصرف این شهر را دارند». اسود عنسی ظاهراً قبل از فوت پیامبر(ص) و یا چند روز پس از رحلت رسول خدا به دست فیروز نامی کشته می‌شود و خیر قتل او به مدینه می‌رسد<sup>۱۶</sup>، لذا هم ردیف شدن اسود با طلحه و سجاح چندان صحیح نیست.

مؤلف می‌نویسد: «خلیفه به مخالفان خالد پاسخ داد که مردی را که پیامبر(ص) شمشیر اسلام خوانده است، از فرماندهی عزل نخواهد کرد» (ص ۹۱). اینکه پیامبر به خالد چنین لقبی داده باشد، جای بسی تأمل است آن هم با وجود کارنامه ننگین خالد<sup>۱۷</sup>، لذا در چنین مواردی خوب است مطالب کمی با احتیاط نقل شود تا خواننده دچار سوءفهم نشود. در پاورقی صفحه ۹۸ نوشته شده است که «ولید بن عقبه در دومین شب قتل پسرعموی خویش، عثمان ابن عفان، در قالب اشعاری بنی‌هاشم را به قتل عثمان متهم نمود» باید توجه کرد که ولید بن عقبه با عثمان از طرف مادر، برادر است، گرچه هر دو اموی‌اند و از این لحاظ عموزاده؛ ولی نباید توهم شود که پدران این دو با یکدیگر برادرند، بلکه همان طور که گفتیم ولید با عثمان از ناحیه مادر برادرند. در استیعاب در شرح حال ولید چنین نوشته شده است: «ولید ابن عقبه بن ابی معیط و امه اروی بنت کریز ام عثمان فالولید بن عقبه اخو عثمان لامه»<sup>۱۸</sup>

در صفحه ۱۲ آمده است: «با این حال سیاست مالی نوینی که وی (خلیفه دوم) در عصر خلافتش برگزید و اساس تقسیم بیت‌المال را نه اصل برابری دوره نبوی بلکه سابقه دردین قرار داد». به نظر می‌رسد از نظر خلیفه دوم، معیار در تقسیم بیت‌المال، سابقه دینی به اضافه ترتیب قبیله‌ای (تفاوت قبیله‌ای) بوده است؛ چنانکه یعقوبی می‌نویسد: عمر دستور داد: اکتبا الناس علی منازلهم و ابداوا بینی عبدمناف فکتب اول الناس علی بن ابی طالب فی خمسة آلاف... و کل من شهد بدر فی ثلاثه آلاف و لاهل مکه من کبار قریش مثل ابی سفیان فی خمسة آلاف»<sup>۱۹</sup>.

نویسنده در صفحه ۱۲۲ آورده است که «پیش‌بینی‌های او (خلیفه دوم) درباره عثمان که از شناخت او از شخصیت پسر عفان ناشی می‌شد نیز کوتاه زمانی پس از آغاز خلافت عثمان چهره گشود و تأیید گردید». درباره پیش‌بینی‌های دقیقی که خلیفه دوم از اعضای شورای خلافت



گروهی از مردم از بردن آن اموال جلوگیری کردند.<sup>۳۱</sup> طبری نقل می‌کند: وقتی عده‌ای از بزرگان مدینه به دیدار یزید شتافتند، و اعمال او را مشاهده کردند، در بازگشت او را از خلافت خلع کردند.<sup>۳۲</sup> همان طور که آقای جعفریان متذکر شده‌اند این سه گزارش هیچ منافاتی با هم ندارند و می‌توانند هر سه زمینه شورش را فراهم کرده باشند.

در صفحه ۱۸۲ آمده است که «بنا به باور زیدیه پسر امام سجاد(ع) با ادعای پیشوایی شیعیان و مخالفت با سیاست پدر و برادرش امام محمدباقر(ع) بر آن بود تا در پرتو قیام علیه امویان بنیاد سلطنت امویان را بر اندازد». زیدیه که به چندین گروه تقسیم می‌شوند ظاهراً به امامت امام سجاد(ع) معتقدند<sup>۳۳</sup>، بیشترین اختلافشان با امامیه در امامت امام باقر(ع) و فرزندان امام باقر(ع) است.

نکته‌ای که می‌بایست در تألیف چنین کتبی لحاظ گردد توجه به پرسش‌های دانشجویان (یعنی مخاطبان اصلی چنین نوشتاری که ظاهراً این کتاب برای تدریس به آنان نگاشته شده است) می‌باشد. سولاتی از قبیل: تعدد ازدواج پیامبر(ص)؛ امام حسن مجتبی(ع) و نقش ایشان در بقای تشیع، حادثه غدیر و عدم پذیرش آن از سوی صحابه و سپس از طرف نویسندگان مسلمان، زمینه‌های تاریخی جریان سقیفه و علت عدم حضور امام علی(ع) در آن صحنه با توجه به فعالیت‌ها و حرکت‌هایی که در روزهای آخر عمر پیامبر(ص) از طرف عده‌ای از صحابه صورت گرفته بود، حرکت امام حسین(ع) و چگونگی تأثیر آن در حفظ دین، ارایه نمونه‌های دقیق و عینی درباره حفظ دین توسط امامان شیعه، روابط امام علی(ع) با خلفا، ازدواج عمر با ام‌کلثوم دختر امام علی(ع)، موضع امامان و به خصوص امام علی(ع) در برابر حرکت فتوحات، امام مهدی(ع) و نقش ایشان در بقای دین که با کمال حسرت و تأسف می‌بینیم نویسنده محترم فقط در<sup>۳۴</sup> صفحه درباره امام صادق(ع) و امامان بعدی مطالبی آن هم به صورت خیلی اجمالی نگاشته است؛ به خصوص درباره امام جواد(ع)، امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) و در مورد امام مهدی(ع) باید گفت تقریباً هیچ نکته و مطلبی ارائه نشده است. همچنین در کتاب برخی اشتباهات چاپی دیده می‌شود از جمله:

ص ۳۸: بحیره بن فراس ← بحیره بن فراس؛ ص ۷۱، کسرت بنی غطفان ← کثرت بن غطفان؛ ص ۸۸، پاورقی: مقدابین عمر ← مقدابین عمرو؛ ص ۱۱۴، پاورقی: محمئین مسلم ← محمئین مسلم؛ ص ۱۱۸: فیروزان ← هرمان؛ ص ۱۱۹: طلحه بن عبدالله ← طلحه بن عبیدالله؛ ص ۱۱۹: ابوطلیحه انصاری ← ابوطلحه انصاری؛ ص ۱۳۷ محمئین مسلم ←

محمئین مسلمه.  
پانوشته‌ها:

- (۱) فروغ ابديت ج ۱، ص ۳۵۳: محمدنصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۳.
- (۲) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۴۴، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- (۳) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۸۲.
- (۴) همان، ج ۴، ص ۱۸۸.
- (۵) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳، ج ۱.
- (۶) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۹۵.
- (۷) واقدی، مغازی، ترجمه، ج ۱، ص ۷۳.
- (۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵.
- (۹) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۱، ص ۵۲.
- (۱۰) واقدی، مغازی، ترجمه، ج ۱، ص ۱۲۷.
- (۱۱) ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۲، ص ۲۹۲.
- (۱۲) اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۳۱: الفتوح، ج ۱، ص ۴۳.
- (۱۳) ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۱۱۷: الاعلام، ج ۵، ص ۱۱۱.
- (۱۴) جنایتی که در سریه بنی جزمه آفرید و بالاخره کشتن مالک بن نویره که مسلمان بود و همبستر شدن با همسر او قبل از سپری شدن عده وفات.
- (۱۵) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۴، ص ۱۱۴.
- (۱۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۹.
- (۱۷) مادلونگ، جانشینی حضرت محمد، ص ۱۰۵.
- (۱۸) اعیان الشریعه، ج ۱، ص ۴۴۶.
- (۱۹) انساب الاشرافه، ج ۲، ص ۲۴۵: الجمل للشیخ المفید، ص ۲۸۳، به نقل از جانشینی حضرت محمد(ص)، ص ۲۳۶، ۲۳۷.
- (۲۰) انساب الاشرافه، ج ۴، ص ۳۱، به نقل از رسول جعفریان، تاریخ خلفه، ص ۵۰۱، ۵۰۲.
- (۲۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰، به نقل از رسول جعفریان، تاریخ خلفه، ص ۵۰۱، ۵۰۲.
- (۲۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸، به نقل از رسول جعفریان، تاریخ خلفه، ص ۵۰۱، ۵۰۲.
- (۲۳) شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۰.